انتشار تازه‌ترین اثر علیرضا قربانی



آهنگ «عروج» با صدای علیرضا قربانی و اجرای جبران تریو و آهنگسازی و مدیریت هنری حسام ناصری منتشر شد. این خبر را مهر داده و افزوده که این اثر اولین همکاری علیرضا قربانی با جبران تریو و در راستای پروژه‌های بین‌المللی این خواننده است. در آهنگ عروج شنونده دو رباعی از ابوسعید ابوالخیر هستیم.

جبران تریو عنوان یک گروه سه نفره فلسطینی است که فعالیت آن از سال ۲۰۰۴ آغاز شد. اعضای این گروه مطرح، سه برادر به نام‌های سمیر و وسام و عدنان جبران و از نوازندگان برجسته ساز عود هستند. اعضای جبران تریو تاکنون پنج آلبوم را منتشر و کنسرت‌های متعددی را در اقصی‌نقاط جهان برگزار کرده‌اند که همیشه اجراهایشان با استقبال خوب مخاطبان موسیقی مواجه می‌شود. آنها همچنین با موزیسین‌های مطرح دنیا نظیر راجر واترز هم همکاری‌هایی را داشته‌اند. آهنگ عروج را که موسسه فرهنگی هنری آهنگ اشتیاق منتشر کرده، می‌توانید علاوه بر رسانه‌های معتبر داخلی از تمامی پلتفرم‌های معتبر موسیقی جهان بشنوید.

در غرب خبری هست

امروز از تقریظ رهبر انقلاب بر کتاب «عصرهای کریسکان» رونمایی می‌شود

گروه فرهنگ و ادب

کیانوش گلزار را با کتاب خاطراتش به نام «شنام» شناختیم؛ نویسنده‌ای ۵۵ ساله که به عنوان رزمنده، چهارده ماه را در زندان کومله به سر برده و خاطرات آنجا را در کتابش نقل کرده بود اما این روزها او با کتاب دیگرش مورد توجه قرار گرفته است؛ با «عصرهای کریسکان». او در این کتاب این بار به خاطرات امیر سعیدزاده پرداخته است. بخشی از کتاب در واقع کاملا همسان با خاطرات خود گلزار راغب است؛ آنجا که سعیدزاده نیز مانند او به زندان کومله‌ها می‌افتد. عصرهای کریسکان البته صرفا خاطرات زندان سعیدزاده نیست و این کتاب از فعالیت‌های دوران پیش از انقلاب و مجاهدت‌های دفاع مقدس هم حرف زده است. در تازه‌ترین خبر درباره این کتاب هم بگوییم که رهبر انقلاب نیز بر این کتاب یادداشتی نوشته‌اند و امروز دوشنبه در سنندج قرار است از آن رونمایی شود. مراسم رونمایی از تقریظ رهبر انقلاب بر این کتاب در قالب دهمین پاسداشت ادبیات جهاد و مقاومت از سوی مؤسسه پژوهشی-فرهنگی انقلاب اسلامی با حضور جمع محدودی از پیشکسوتان جهاد و مقاومت و فعالان حوزه ادبیات و هنر دفاع مقدس و مسوولان استانی با رعایت دستورالعمل‌های بهداشتی برگزار می‌شود. عصرهای کریسکان پس از گذشت چهار سال از نخستین انتشارش در حال تجدید چاپ در انتشارات سوره مهر است.



در بخشی از کتاب می‌خوانیم

جمعه شانزدهم شهریور ۱۳۵۸ کنار تخت پدرم در بیمارستان نشسته‌ام و نیروهای نظامی در شهر می‌چرخند. به مصطفی می‌گویم تو اینجا بمان تا برم برای پدر ناهار بیارم.

مصطفی می‌گوید: تو بمان تا من برم. می‌خوام اول برم نماز و بعد میرم منزل و ناهار با بابا رو میارم.

ساعت دو بعدازظهر صدای انفجار مهیبی بیمارستان را می‌لرزاند. پدرم هراسان از خواب می‌پرد و سعید سعید صدایم می‌زند. می‌گویم: اینجام بابا.

دست به گردنم می‌اندازد و صورتم را می‌بوسد و می‌گوید: خواب بدی دیدم بابا. خواب دیدم کشته شدی!

سرش را می‌چرخاند و می‌گوید: مصطفی کجاس؟

- رفته ناهار بیاره.

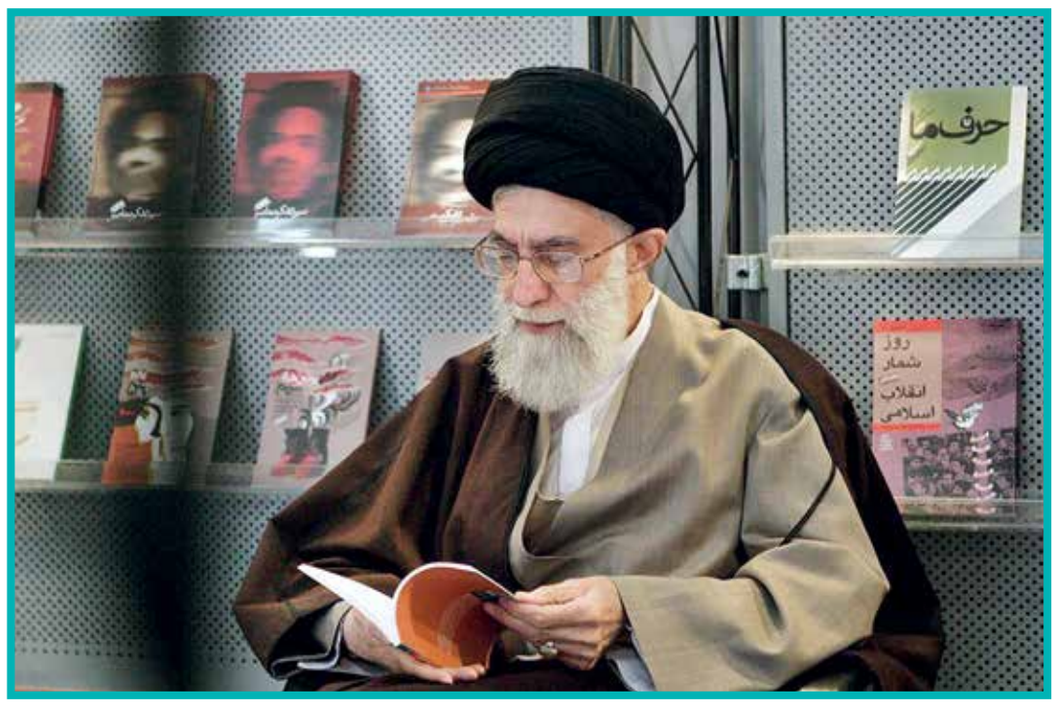
- برو دنبالش، خیلی نگرانم.

بدوبدو به طرف خیابان می‌روم. هواپیماهای عراقی در آسمان شهر جولان می‌دهند. انفجاری در خیابان نزدیک بیمارستان روی داده و مردم سراسیمه به این سو و آن سو می‌دوند. به طرف محل انفجار می‌روم و می‌بینم افرادی در خون خود غلتیده و به شهادت رسیده‌اند. در بین جنازه شهدا، بدن تکه پاره مصطفی را می‌بینم که در خون خود غلتیده است. دست و پایم می‌لرزد و سر در گریبان آه و ناله سر می‌دهم.

یک دستگاه جیپ نظامی خودی می‌خواسته از پادگان سردشت خارج شود ولی بر اثر تحرکات و مانور هواپیماهای عراقی، راننده جیپ با دستپاچگی هول می‌کند و درون گودالی می‌افتد. توپ ۱۰۶ روی جیپ از ضامن خارج شده و با شلیک تصادفی‌اش به بالکن مغازه‌ها اصابت کرده و چهارده نفر را به شهادت می‌رساند. تعدادی هم روح می‌شوند. راننده و خدمه توپ هم به شهادت می‌رسند. مصطفی در حال عبور از پیاده‌رو به طرف بیمارستان بوده که مورد اصابت ترکش توپ قرار گرفته و به شهادت می‌رسد. جنازه شهدا را به بیمارستان منتقل کرده و روز بعد مراسم تشیع جنازه با شکوهی برایشان برگزار می‌کنیم. ما می‌مانیم و همسر باردار مصطفی که بچه‌ای در راه دارد. بعد از شهادت مصطفی، خانواده درگیر مسائل عاطفی و خانوادگی می‌شود. حمیرا، همسر باردار مصطفی، بین رفتن و ماندن بی‌قرار و بلاتکلیف می‌ماند. می‌خواهد خانواده ما را ترک کند و به منزل پدرش در مهاباد برود ولی پدر و مادرم صلاح نمی‌بینند و دوست ندارند حمیرا، فرزند مصطفی را در غربت به دنیا آورد. مانع رفتنش می‌شوند و بعد از کلی صلاح و مشورت به این نتیجه می‌رسند که حمیرا در منزل خودمان بچه‌اش را به دنیا بیاورد و با من ازدواج کند. سردرگم و پریشان سرنوشت را به پاهایم می‌سپارم و از خانه بیرون می‌زنم. نمی‌دانم این پاها مرا به کجا خواهند برد! انتخاب سختی سر راهم قرار گرفته است؛ یا باید پا روی دلم بگذارم و همسرم را فراموش کنم و طلاقش دهم یا باید یادگار برادرم را رها کنم و اجازه دهم با حمیرا برود و تحت‌نظر مردی غریبه بزرگ شود. حمیرا هم مرد است؛ یادگار مصطفی را در منزل ما به دنیا آورد و ناباورانه به ازدواجی مبهم فکر کند که عطای این زندگی پر مشقت را به لقایش ببخشد و برود...

روستای جان‌بازها

روایتی کوتاه از روستایی گمنام در غرب از سفرنگاری و سفر رهبر انقلاب به کرمانشاه



حامد هادیان نویسنده

میکروفن را که دستمان دید، گفت صحبت دارد. روشنش کردیم. گفت نامش «اسلام» است. زمان جنگ، روستای‌شان بمباران شیمیایی شده و همه ساکنین شیمیایی شده‌اند. گفت در دوران جنگ، روستا را ترک نکرده‌اند تا آن روز که همه بیهوش شدند و با برانکارد از آنجا بردندشان. گفت حالا در همان روستا زندگی می‌کنند. گفت نصف روستا را جانباز شیمیایی حساب کرده‌اند و نیمی را نه. گفت و گفت و ما هم شنیدیم. آخرش از ما خواست به روستایشان برویم و حال و هوای‌شان را ببینیم و شماره موبایلش را داد. البته فکر نمی‌کرد این‌قدر زود سراغشان برویم.

به «نسار دیره»؛ روستایی در بیست کیلومتری گیلانغرب و پنجاه کیلومتری مرز عراق؛ در نزدیکی ارتفاعات بازی‌دراز. ارتفاعاتی که صدام فتح آن را، کلید فتح خرمشهر می‌دانست.

جنگ که شروع شد، مردان، زنان را به روستاهای دورتر بردند و خودشان به روستا برگشتند. شغل اصلی مردم کشاورزی بود و از گندم و برنج گرفته تا ذرت و پنبه می‌کاشتند. مردان در عین جنگیدن، کشاورزی را ادامه دادند. روستا با دشمن ۳ کیلومتر بیشتر فاصله نداشت و در سال‌های جنگ مرتب زیر حمله توپخانه دشمن بود. تعدادی از مردم هم شهید و جانباز شدند. ولی چیزی که باعث تخلیه چند ماهه روستا شد اتفاقی بود که در سال ۱۳۶۷ رخ داد. عراق که در انتهای جنگ وضع خود را متزلزل‌تر از همیشه می‌دید، از بمب‌های شیمیایی استفاده کرد. حلبچه، سردشت، نسار دیره و چند جای دیگر از این حملات در امان نماندند. روستای نسار دیره سهمش ۲۷ بمب شیمیایی در یک روز بود.

اسم روستا را نمی‌توانستیم خوب تلفظ کنیم. از عابرین می‌پرسیدیم «روستای نسا و یا دیره داریم؟» تا این که یادمان آمد موبایل آن جوان که نامش اسلام بود را گرفته‌ایم. زنگ زدیم که می‌خواهیم به روستای‌تان بیاییم. انگار همه روستا برای دیدار رهبر به گیلانغرب رفته بودند. کمی در شهر ماندیم تا برگردند به روستا.

همراه اسلام به روستا رفتیم. مسیر روستا راه پر فراز و نشیب و در عین حال زیبایی بود. راننده‌مان می‌گفت در بهار دیدنی‌تر است. روستا در ۲۰ کیلومتری گیلانغرب و جایی بین کوه‌ها و دشت‌های کشاورزی بود. خانه‌های روستا را هم اداره مسکن تبریز نوسازی کرده بود. ظاهرا تا چند سال پیش خشتی و گلی بوده‌اند. ولی در کل یک خیابان اصلی بیشتر نبود. خانه‌ها بزرگ و تو در تو بودند.

با اصرار اسلام به خانه‌شان رفتیم. از خانه اسلام تا محل اصابت بمب‌های شیمیایی ۲۰۰ متر هم نمی‌شد. پدر اسلام روی ایوان نشسته بود. او هم شیمیایی بود. از حیاط پشتی رد شدیم. برادر اسلام با ویلچر به پیشوازمان آمد. او هم جانباز و شیمیایی بود. به داخل خانه‌شان رفتیم. با روی باز ما را تحویل گرفتند. عکس «آقا» روی دیوار گچی خانه‌شان نصب شده بود. وقتی نشستیم برای همه‌مان پشتی آوردند و به رسم کرمانشاهی‌ها پذیرایی مفصلی کردند. تازه از مراسم حضور رهبر در گیلانغرب برگشته بودند. برادر اسلام با این که برادرش در گیلانغرب خانه داشته از ساعت ۳ دیشب در ماشین‌شان با سه بچه خوابیده بوده تا رهبر را ببینند و مادرشان هم از شب قبل به شهر رفته بود تا با یکی دیگر از بچه‌هایش به مراسم بروند.

برادر اسلام درباره ماجرای جانبازی خودش گفت که بچه بوده و بمب‌های خوشه‌ای به نزدیکش خورده و دوپایش را قطع کرده است. بعد، از شیمیایی شدنش گفت که روی ویلچر توی جاده آسفالت بوده که عراق شیمیایی زده و او خودش را از روی ویلچر به رودخانه انداخته و بعد از چند ثانیه دچار حال تهوع و بیهوش شده است. اسلام هم بمباران را یادش بود. می‌گفت در صدمتری محل حمله، هندوانه می‌خورده و چیزی از بمباران نمی‌دانسته. اسلام آن موقع ۴ سال بیشتر نداشته است.

با اسلام به محل یادمان بمب‌های شیمیایی رفتیم که بچه‌های بازیگوش محل تابلوواش را کنده بودند. محل یادمان کنار مزارع کشاورزی بود. بعد به گلزار روستا رفتیم. بیشتر مردم، شهدای خود را به شهرهای بزرگتر برده ولی تعدادی از شهدا در آنجا بودند. مردم روستا هر کدام که ما را می‌دیدند از مشکلات‌شان می‌گفتند. از این‌که فراموش شده‌اند؛ از این‌که در روستای‌شان که همه شیمیایی هستند یک مرکز درمانی مخصوص وجود ندارد؛ از این‌که برای درمان باید هربار به بیمارستان ساسان تهران بیایند و هزینه هنگفتی پرداخت کنند؛ از این‌که نمی‌دانند چرا بنیاد بیشتر آنها را جانباز و شهید محسوب نمی‌کند! و...

در روز بمباران همه ۹۰۰ نفر جمعیت روستا شیمیایی شده بودند. عواقب آن حملات تا امروز ادامه یافته و مردم مشکلات مختلفی پیدا کرده‌اند که از همه برایشان سخت‌تر معضل بیکاری است. جوانان می‌خوابند و صبح بی‌دلیل می‌میرند. وقت رفتن یکی از اهالی را دیدیم که برادرش به خاطر شیمیایی بودن شهید شده و خودش پیگیر مشکلات مردم روستا بود. می‌گفت این روزها همه دنبال یافتن شهدای گمنام هستند ولی اینجا مردمی هستند که گمنام شهید می‌شوند.

همه داستان‌های بزرگ یک رونمایی کوچک

چند گام به سمت عدالت فرهنگی



فاطمه ترکاشوند ادبیات و هنر

قرار است به زودی از تقریظ رهبری بر کتاب «عصرهای کریسکان» رونمایی شود اما این بار داستان از خیلی جنبه‌ها با رونمایی‌های قبل فرق دارد. همین که رونمایی نه در پایتخت بلکه در سنندج برگزار می‌شود، نشان می‌دهد تلاش‌هایی برای مرکززدایی از فعالیت‌های فرهنگی و ایجاد عدالت و رقابت فرهنگی در حال انجام است. اتفاقی که هر قدر هم کوچک به نظر بیاید مشروط بر تداوم و تبدیل شدن به یک سیاست و رویه همیشگی، می‌تواند به توسعه فرهنگی استان‌های کشور و به تبع آن توسعه‌های اجتماعی و اقتصادی هم کمک کند و زیرساخت آنها را فراهم آورد. کتابی که برای اولین بار ۴ سال پیش از آن رونمایی شد، راوی خاطرات رزمنده‌ای در ۸ سال دفاع مقدس است که هم کرد کردستان است و هم سنی‌مذهب. از طرفی بخش مهمی از تاریخ معاصر ایران و تاریخ انقلاب اسلامی در گوشه و کنار خاک ایران با ظهور و سقوط گروهک‌های مختلف رقم خورده و هیچ نیرویی بیش از نیروهای مردمی از خود اقوام ساکن در آن مناطق در حل و رفع تهدید این گروهک‌ها موثر نبوده‌اند. این بدان معناست که روایت بخش مهمی از تاریخ ایران بر زبان خاموش اقوام در جای جای این جغرافیا قرار گرفته و حالا یادداشت رهبری آمده است تا مهر این خاموشی را بشکند. درواقع روایت کلیت هم بسته تاریخ ایران بدون نقل اجزای آن امکان‌پذیر نیست. همه این‌ها را گفتیم تا از اهمیت فرامتن‌ها و زیرمتن‌های مراسم رونمایی از یادداشت رهبری بر کتابی درباره مردی در کردستان حرف بزنیم. از این که مراسم و همایش فرهنگی تا وقتی به اهداف واقعی خود در صحنه فرهنگ و اجتماع نرسیده باشد و چیزهایی را در فکر و روح مردم و نگرش آنها به مسائل اصلی کشور از جمله مسائل قومی و مذهبی تغییر نداده باشد، کنش بی‌اهمیتی برای پرکردن بیلان کاری برگزارکنندگان نیست. یادداشت‌ها، نامه‌ها و پیام‌های رهبری نوشته می‌شوند تا چیزهایی را تغییر دهند و کاش کوچک‌تر از این افق در حد و اندازه فروش تبلیغات یک کتاب به آنها نگاه نکنیم. با اسماعیل احمدی دبیر همایش «کردستان فرهنگی» به همین بهانه گفت‌وگو کردیم.

نشست‌های تخصصی کردستان فرهنگی چه رابطه‌ای با کتاب عصرهای کریسکان دارد؟

کردستان سرشار از فرصت و ظرفیت است و قابلیت برجسته‌ای در همه حوزه از جمله حوزه فرهنگ و اقتصاد دارد. واقعیت این که کتاب عصرهای کریسکان علاوه بر این که بحث پاسداشت و مقاومت یکی از جوان‌های این سرزمین را مطرح می‌کند در عین حال حاکی از این مساله است که هنوز جا دارد تا کردستان مورد توجه قرار گیرد و هنوز این استان نتوانسته است بسیاری از ظرفیت‌ها و فرصت‌های خودش را نشان دهد. در این راستا به بهانه تقریظی که رهبر معظم انقلاب بر این کتاب نوشته‌اند، تعدادی برنامه‌های مفصل جنبی پیش‌بینی شد که همایش کردستان فرهنگی هم یکی از همین برنامه‌ها بود. این همایش قرار است در قالب چند پنل تخصصی با حضور فرهیختگان، چهره‌های دانشگاهی و فعالان عرصه‌های علم و پژوهش برگزار شود تا فرصتی برای بازاندیشی و بازشناسی ظرفیت‌های استان به این واسطه پدید آید.

«کردستان؛ تقریب مذاهب و وحدت اسلامی»، «فرصت‌های نهفته در فرهنگ، هنر و ادبیات کردی»، «سلحشوری کردها در حفاظت از مرزهای ایران»، «صبر و مجاهدت زنان کرد در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی»، «جوان کرد و گام دوم انقلاب اسلامی» و «ظرفیت‌های اقتصادی و جغرافیایی مناطق کردی» عناوین پنل‌های مختلف همایش هستند که قرار است امروز در محل پردیس سینمایی سنندج برگزار شود و طلیعه مراسم اصلی است که روز هجدهم برای رونمایی از تقریظ رهبر معظم انقلاب در نظر گرفته شده است.

این همایش و مراسم رونمایی به صورت حضوری برگزار می‌شود یا مجازی؟

مراسم رونمایی از تقریظ با رعایت پروتکل‌های بهداشتی در همین مکان برگزار خواهد شد.

درباره محتوای خود کتاب و ارتباطش با کردستان توضیح بدهید.

آقای سعیدزاده از جوانان غیور کرد در سال‌های دفاع مقدس است که چند بار به اسارت گروهک‌ها درآمدند. عصرهای کریسکان به سرنوشت این جوان و مهم‌تر از آن سرگذشت خانواده ایشان می‌پردازد که در نبود ایشان چه رنج‌ها و مرارت‌هایی را متحمل شدند. این سرگذشت به قلم آقای کیانوش گلزار راغب نوشته و توسط انتشارات سوره مهر منتشر شده است.

انتشار این کتاب و تقریظ رهبری بر آن تا چه اندازه می‌تواند برای کردستان فرصت‌های توسعه و سهم بیشتری در رسانه پدید آورد؟

یقینا هر اتفاقی که بتواند بخشی از ظرفیت کردستان را بازتاب دهد کمک خواهد کرد تا کردستان یک گام به پیش برود. حوزه فرهنگ به عنوان یک فرصت مغتنم و برجسته می‌تواند نقش مهمی در توسعه این ظرفیت داشته باشد و کردستان هم در این حوزه بسیار قدرت بالقوه بالایی دارد و ظرفیت فرهنگی آن در صدر ظرفیت‌ها و استعدادهایش است. توجه به این که کردها در بلندای تاریخ، میراث‌دار حراست از مرزهای ایران بزرگ بوده‌اند و سلحشورانه از آن پاسداری کرده‌اند، هم برای کردستان افتخار بزرگی است و هم نشان دهنده عمق ریشه‌های فرهنگی ایرانی در مناطق کرد است و جامعه ایران هم بیش از پیش باید به این استعداد توجه داشته باشد.

اطلاعی دارید که در حوزه مناطق کردنشین چقدر از ظرفیت طرح سوژه‌های دفاع مقدس در کتاب‌ها استفاده شده است و چقدر این اتفاق را موثر می‌دانید؟

واقعیت این که در این حوزه هم کردستان مورد غفلت قرار گرفته و چندان به آن توجه نشده است. امیدوارم این کتاب فرصتی فراهم آورد تا دریچه‌ای رو به این موضوع باز شود و مسائل کردستان به این بهانه مورد توجه همه کشور قرار گیرد.